شهلا خباززاده

ترس دلیل حملات جمهوری اسلامی به زنان

هنوز هم آن گاهی آن درد وحشتناک را حس می کنم. اواخر سال ۵۹ بود. در روزهای آغاز بهار احساس خوشی داشتم. صبح بود و هوا آفتابی و من به اتفاق دوستم پیاده به محل کارم در میدان فلاح می رفتم. در خیابان امامزاده حسن مردم در رفت و آمد بودند. سه جوان از روبرو می آمدند. بعد از انقلاب دیدن این تیپ ها با ریش نتراشیده و کاپشن های سربازی و لباس ها و سرو وضع کثیف بصورت امری عادی درآمده بود. بیخیال با دوستم مشغول صحبت بودم که ناگهان احساس کردم گوشم منفجر شد. سیلی محکمی که یکی از آن جوانان به گوشم زد برای لحظاتی چیزی نمی فهمیدم. وقتی به خود آمدم صدای سوتی در گوشم میشنیدم وفریاد های خودم و دوستم را. تلاش کردم تا از خودم و دوستم در مقابل ضربات بعدی دفاع کنم. اما توان خودم را از دست داده بودم و میفهمیدم که مشت های ضعیف من به بدن مهاجم اثری ندارد. چند نفر در اطراف ما جمع شدند. از لابلای حرفها میشنیدم که در مورد بی حجابی ما حرف می زنند و با وقاحت تمام ایستاده و باز هم قصد حمله به من و دوستم را داشتند. منظور آنها از حمله به خودم را فهمیده بودم و مدام داد میزدم: "مرگ بر فالانژ". مردمی که دور ما جمع شده بودند دور حزب الهی ها را گرفتند و چند نفر ما را از آنجا دور کردند. وقتی به محل کار رسیدم حالم بهتر شده بود ولی گوش درد همچنان آزارم میداد. هنگام نهار به یکی از دکتر ها گفتم که گوشم سوت میکشد و درد دارد. پرسید آیا ضربه ای خورده ام. برایش ماجرا را گفتم. گوشم را معاینه کرد و گفت پرده گوشم پاره شده است. قطره ای داد و گفت باید موقع دوش گرفتن مراقب باشم تا آب داخل گوشم نرود. بعد از آن سعی می کردم که مراعات کنم. چند هفته بعد موقع دوش گرفتن توصیه های دکتر را فراموش کردم و آب داخل گوشم رفت و آن درد وحشتناک به سراغم آمد. حالا هر وقت استخر میروم و یا دوش میگرم، احتیاط می کنم تا آب داخل گوشم نرود. ولی هر وقت که خبر حمله اوباش حزب اله به دختران را میشنوم، وقتی که در همین اروپا دختران خردسال را می بینم که ناچار به داشتن حجاب هستند، وقتی که خبر یک قتل ناموسی یا یک سنگسار را میشنوم، وقتی که اخبار فرودستی و تحقیر و توهین سیستماتیک به زنان در جمهوری اسلامی را میشنوم و وقتی که اخبار به کنیزی گرفته شدن زنان توسط نیروهای اسلامی را میخوانم، باز گوشم سوت میکشد و آن درد نفرت انگیز را با تمام وجودم احساس میکنم.

حزب الهی ها حتی روزهای قبل از انقلاب برای تحمیل حجاب به زنان تلاش می کردند. از اولین روزهای به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی دشمنی حکومت با زنان آشکار شد و حملات به زنان شدت یافت. توحش مزدوران این حکومت را در برگزاری مراسم اولین ۸ مارس بعد از انقلاب از نزدیک دیده بودم. "یا توسری یا روسری" فقط یک شعار باقی نماند بلکه خود را بصورت اسید پاشی، چسباندن روسری با پونز به سر زنان و با انواع توهین ها همراه بود. برای من به سر کردن حجاب قابل تحمل نبود و تا آنجا که می توانستم در برابر فشارهایی که روز بروز به من و سایر زنان وارد میشد، مقاومت میکردم و حاضر به زندانی کردن خود در لباس اسلامی نبودم. از همین رو دلیل حمله آن اوباش را به خودم و دوستم میدانستم. آخوندها و رهبران جمهوری اسلامی همه جا مرا بعنوان یک زن منبع شر معرفی میکردند و بعنوان یک زن و بخصوص بعنوان یک زن بیحجاب من دشمن نظام اسلامی هستم. اگر از خود اختیار پیدا کنم می توانم دمار از روزگار این حکومت درآورم، آشکار بودن موی من می تواند بنیان های حکومت اسلامی بیرون آمده از عصر حجر را به خطر بیندازد. اگر کسی دیگری بجز مالک من صورت و یا بدن مرا ببیند و یا لمس کند، انواع بلایای آسمانی نازل میشود و قوانین اسلامی از اعتبار می افتد. دست اندرکاران حکومت اسلامی می دانند اگر جنبش آزادیخواهی زنان، این نیروی اجتماعی عظیم، به حرکت درآید حکومتشان را درهم خواهد کوبید.

در آن روز بخوبی فهمیدم که حمله مزدوران رژیم به یک دختر ۱۹ ساله ضعیف الجثه بخاطر شجاعتشان نیست، بلکه بخاطر هراسی است که از من و امثال من دارند. و این به من شجاعت داد تا برای حق خود بر تن و زندگی خودم در مقابل جمهوری اسلامی و تمام تفکرات عقب افتاده ای که زن را یک شیء قابل تملک میداند مبارزه کنم. و با غرور اعلام کنم که اجازه نمیدهم قوانین و سنن ارتجاعی و عقب افتاده بر زندگی و سرنوشت من حکومت کند.

در طول زندگی خود و بویژه با پیوستن به حزب کمونیست کارگری فهمیدم که در مبارزه خودم برای بدست آوردن حق برابری و آزادی کامل در جامعه تنها نیستم و اکثریت مردم جهان در قلبهایشان و با عملشان با من هستند. همچنین فهمیدم که این تنها کمونیسم و حزب آن است که می تواند خواسته و آرزوی دیرینه من و تمام زنان جهان را عملی کند. فهمیدم که وعده های ناچیز اسلامیون تازه متمدن شده نظیر شیرین عبادی، باری از دوش زنان برنمیدارد بلکه بیشتر آنان را گرفتار قوانین ارتجاعی اسلامی می کند. فهمیدم که ناسیونالیستها و قوم پرستان، به تنها چیزی که فکر نمی کنند و به راحتی آنرا مورد مصالحه قرار می دهند، برابری زن و مرد است. و فهمیدم که حتی در پیشرفته ترین نظام های سرمایه داری حقوق زنان به راحتی برای کسب سود و درآمد بیشتر زیر پا گذشته میشود. مبارزه با آزادی زن به سوسیالیسم گره خورده است.

در آستانه ۸ مارس فرصت مناسبی است تا اعلام کنم که تشخیص جمهوری اسلامی درست است. ما زنان دشمن سرسخت این رژیم و هر قانون و سنت ارتجاعی و مردسالارانه هستیم. و همچنین فرصت مناسبی است تا ۸ مارس را به همه زنان و انسانهای آزادیخواه تبریک بگویم و به همرزمان خودم در مبارزه علیه قوانین و سنت های ضد زن فراخوان همبستگی و مبارزه قاطع تر بدهم.